

هر «مهری»، خاطره‌ای «مهتاب» گونه دارد ...

مهتاب، یک میثاق عاشقانه است. تمامی آنان که با عشق سر و سرّی داشته‌اند، به درست یا به غلط در این تصورند که در شبی مهتابی عاشق شده و دل را سپرده‌اند.

برای برخی نیز «مهتاب» در اولین خیالپردازی، تصویری از شعر شاعر بزرگ «فریدون مشیری» و عبور از کوچه در شبی مهتابی - بدون یار - را تداعی می‌کند. و در پی آن، غمی زیبا بر دل می‌نشیند.

«مهر و مهتاب» نیز با حرکتی خیال‌گونه از کنار کوچه‌های زندگی عبور می‌کند و خواننده را با خود در این کوچه‌ی بی‌انتها همسفر می‌سازد. گاهی، کوچه بهاری است و عطر صد خاطره را به مشام می‌رساند و گاهی دیگر، صدائی مکرر، فریاد می‌زند که از این عشق حذر کن.

ولی به هر حال نویسنده سعی در نگاهی تازه و با زاویه‌ی دیدی نو، به تمامی روزمره‌گی‌های زندگی داشته و قصد داشته است دیدگاه خواننده را از این منظرگاه، نمودی دیگر ببخشد.

تصور من بر آن است که نویسنده توانسته به این خواسته خوب، که حکمی صریح صادر نکند و خوانندگان را به فکر وادارد دست یافته است. و به راستی نیاز تمامی رمان‌خوان‌های ما در هر سطح و اندازه‌ای، خواندن داستانهایی است که راوی مسائل و مشکلات امروز جامعه، بدون نتیجه‌گیریهای کلی و شعارگونه باشد تا خود خواننده و به‌ویژه نسل جوان، درست نگاه کردن و طریق فکر کردن را از لابه‌لای کلمات، تمرین کند و بیاموزد.

ای کاش امروز که خوانندگان ما اقبال نسبتاً خوبی به کتابهای رمان ایرانی نشان داده‌اند، تمامی نویسندگان و ناشرین همت گمارند تا نتیجه این فرصت پیش آمده، همانا آزمون تفکر باشد.

امید آن که پایان کتاب، تائید شما خوانندگان خوب انتشارات شادان را در برداشته باشد. باشد تا کلامی دیگر در کتابی دیگر.

بهمن رحیمی

دیماه ۱۳۸۱ - تهران